

بسم الله الرحمن الرحيم

خارج فقه معاملات

كتاب الاجارة - فصل فى الاجارة الثانية

(??? جلسه)

لسماحة الاستاذ آية الله السيد محمود المددى الموسوى

مقرر: سيد محمد مهدى حسن زاده

به شماره ملی: ۱۷۵۴۴۸۱۰۷۸

فهرست:

- خارج فقه معاملات كتاب الاجارة - فصل فى الاجارة الثانية (؟؟؟ جلسه)..... ۱
- فصل فى الاجارة الثانية:..... ۳
- مساله ۵:..... ۳
- توضيح مساله: الاجارة الثانية صحيحة اذا اجر على نحو لا ينافى الاجارة الاولى..... ۳
- وجه ذلك: وجهش روشن است؛ هم سيره‌ى عقلاء شامل ما نحن فيه مى شود و هم دليل لفظى (اوفوا بالعقود)..... ۴
- اشكال محقق حكيم بر سيد ماتن قدس سرهما: تهافت ميان اين مساله و مساله ۵ در فصل قبلى..... ۶
- مساله ۶: ضمان منافع متضاده..... ۸
- توضيح مختصر مساله: شخصى مالك منفعتى مى شود ولى منفعت متضاد را استيفاء مى كند..... ۸
- توضيح مبسوط مساله:..... ۱۱
- بررسى ۵ احتمال موجود در مساله:..... ۱۴

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و عجل فرجهم

۳ مهر ۱۳۹۷ (جلسه اول سال ۹۸-۹۷):

فصل في الاجارة الثانية:

مساله ۵:

توضيح مساله: الاجارة الثانية صحيحة اذا آجر على نحو لا ينافي الاجارة

الاولى

صحبت ما راجع به اجاره ثانيه بود. يعنى كسى كه اجير شده يا مستاجر است، آن عين يا عمل را به ديگرى واگذار كند.

به مساله ۵ در اين فصل رسيديم.

در اين مساله مرحوم سيد قدس سره مى فرمايد اگر كسى بر عملى اجير شد، مى تواند براى بار دوم اجير براى عمل ديگرى شود در صورتى كه با عقد اجاره ي اول منافاتى نداشته باشد.

مثلا شخصى اجير شده كه در روز جمعه اين ثوب را خياطت كند، منتها اجير نشده كه خودش بالمباشره خياطت كند بلكه مى تواند خودش خياطت كند مى تواند به شاگردش بدهد خياطت

کند، این شخص باز می تواند برای بار دوم پیش یک فرد دیگر اجیر شود برای خیاطت در روز جمعه. چون بین عقد اجاره ی اول و عقد اجاره ی دوم منافاتی نیست.

روز جمعه آن لباس را می دهد به شاگرد بدوزد و خودش هم لباس را برای مستاجر دوم می دوزد.

یک مثال دیگر:

اگر کسی در روز پنج شنبه اجیر شده برای خیاطت ثوب مباشره اما زمان معین نشده، می تواند روز جمعه این لباس را مباشرتاً بدوزد یا شنبه یا یکشنبه. حال، اجیر می شود برای کسی که روز جمعه برایش خیاطت کند، این دو منافاتی ندارند. روز جمعه به اجاره ی دوم عمل می کند و روز بعدش به اجاره ی اول.

وجه ذلک: وجهش روشن است؛ هم سیره ی عقلاء شامل ما نحن فیه می شود و هم دلیل لفظی (اوفوا بالعقود) وجهش با خودش است.

اگر دلیل ما سیره است اینجا را می گیرد اگر لفظی است، اوفوا بالعقود در اینجا عقد دوم را شامل می شود.

إذا أجر نفسه لعمل من غير اعتبار المباشرة و لو مع تعيين المدة أو من غير تعيين المدة و لو مع اعتبار المباشرة جاز عمله للغير و لو على وجه الإجارة قبل الإتيان بالمستأجر عليه لعدم منافاته له من حيث إمكان تحصيله لا بالمباشرة أو بعد العمل للغير لأن المفروض عدم تعيين المباشرة أو عدم تعيين المدة و دعوى أن إطلاق العقد من حيث الزمان يقتضي وجوب التعجيل ممنوعة مع أن لنا أن نفرض الكلام فيما لو كانت قرينة على عدم إرادة التعجيل

اگر اجاره داده بود خودش را برای عملی و شرط مباشرت نشده بود، می توانست خودش انجام دهد و می توانست به دیگری واگذار کند اگرچه زمان عمل معین شده مثلا روز جمعه، یا این که مدت را تعیین نمی کند، اما مباشرت را شرط می کند. مثلا روز پنجشنبه اجیرش می کند برای خیاطت بالمباشره بدون این که زمان را معین کند، می تواند روز جمعه انجام دهد روز شنبه انجام دهد. در این صورت می تواند برای دیگری خیاطت کند چه بدون اجاره چه با اجاره. چون اگر روز جمعه رفت برای دیگری عمل خیاطت را انجام داد با اجاره ای اول منافات ندارد در هر دو صورت. در صورت اول به شاگردش می دهد بدوزد و در صورت دوم روز شنبه برای مستاجر اول می دوزد.

و دعوی أن إطلاق العقد من حیث الزمان یقتضی وجوب التعجیل ممنوعة مع أن لنا أن نفرض الکلام فیما لو کانت قرینة علی عدم إرادة التعجیل

که تعجیلش در مثال ما می شود جمعه، اولاً ممنوع است. ثانیاً فرضاً ظهور در تعجیل داشته باشد، فرض کنیم زمانش را می گوید: هر وقت دلت خواست بدوز، این که دیگر محل اشکال نیست. روز جمعه برای عمرو می دوزد و روز شنبه یا یکشنبه می رود برای مستاجر اول می دوزد. می گوید این لباس مرا بدوز، من این را یک ماه دیگر کار دارم، یا قرینه هست مثلا تابستان است و عبای زمستانی آورده بدوزد.

این مطلب درش اشکال نیست و واضح است. ادله ی نفوذ عقد، عقد دوم را می گیرد چه دلیلش لفظی باشد چه سیره.

اشکال محقق حکیم بر سید ماتن قدس سرهما: تهافت میان این مساله

و مساله ۵ در فصل قبلی

منتها مرحوم آقای حکیم قدس سره نکته‌ای را در ذیل مساله متذکر شده که متعرض کلام ایشان می‌شویم:

این مساله‌ای که سید قدس سره اینجا گفته، با مساله‌ی ۵ که در فصل قبلی گفته تهافت دارد.^۱ اینجا گفته:

و دعوی أن إطلاق العقد من حيث الزمان يقتضي وجوب التعجيل ممنوعة.

در آن مساله از فصل اول گفته بود:

... وإن أطلق اقتضى التعجيل على الوجه العرفي ...

وقتی اجیر می‌کند باید زمان را معین کند. مثلا این لباس من را تا روز جمعه بدوز. هر کجا اطلاق بگذارد، مقتضی تعجیل عرفی است.

جواب محقق خویی قدس سره از این اشکال: مراد از تعجیل در آن مساله

عرفی و در این مساله حقیقی است

مرحوم آقای خویی قدس سره جواب داده‌اند:^۲

در عبارت سابق، گفته بود:

... وإن أطلق اقتضى التعجيل على الوجه العرفي ...

(۱) مستمسک العروة الوثقی، ج ۱۲، ص: ۱۰۵.

(۲) موسوعة الإمام الخوئی، ج ۳۰، ص: ۳۰۹.

آنجا مرادش تعجیل عرفی بود. معلوم است که مثلاً اگر به او لباس داده، یک هفته‌ی دیگر بدوزد نه این که مثلاً شش ماه دیگر. اما این جا که تعجیل گفته، مراد، تعجیل حقیقی است یعنی اولین زمان امکان. در آنجا تصریح کرده بود التعجیل علی الوجه العرفی. اینجا فرموده تعجیل یعنی در اول زمان امکان یعنی تعجیل حقیقی. آنجا گفت اطلاق مقتضی تعجیل عرفی است اینجا می‌گوید اطلاق مقتضی تعجیل حقیقی نیست. پس مراد از تعجیل در اینجا، آن تعجیل حقیقی است نه عرفی.

این فرمایش مرحوم آقای خویی قدس سره ظاهراً درست است. آن تعجیلی که آنجا گفته یعنی آن مقداری که عرفاً می‌تواند تاخیر بیندازد. این تعجیل نه این که تعجیل عقلی باشد بلکه یعنی در اولین زمانی که به زحمت نمی‌افتد باید شروع کند. لذا تنافی بین این دو عبارت یعنی مساله‌ی ۵ در این فصل و مساله‌ی ۵ در آن فصل نیست.

مساله ی ۶: ضمان منافع متضاده

توضیح مختصر مساله: شخصی مالک منفعتی می شود ولی منفعت متضاد را استیفاء می کند

مساله ای است که به لحاظ فنی و بحث، مساله ی بسیار مهمی است. اسم این مساله این است: ضمان منافع متضاده. هم به یک شکلی محل ابتلا است و هم از نظر فنی حل کردنش مشکل است که بتوانیم جواب فنی برایش داشته باشیم. لذا اقوال و احتمالات در مساله هم خیلی متعدد شده است.

این ضمان منافع متضاده تاره در منفعت است و تاره در عمل.

مثال برای مورد اول: کسی ماشینی کرایه کرده که تا تهران برود و برگردد.

ولی مستاجر می رود تا اصفهان و بر می گردد.

اجرت تا تهران تعیین شده مثلا صد هزار تومان. اجرت تا اصفهان دویست هزار تومان است.

این را اصطلاحا می گویند دو منفعت متضاد. یعنی شما نمی توانید یک ماشین را در یک زمان، در دو مسیر استفاده کنید. نمی شود امروز هم به تهران برود و هم در نفس این زمان به اصفهان برود.

حال سوال این است که: اکنون که به اصفهان رفته، چه اجاره ای باید به موجر بدهد؟

مثلا اجرت المثل اصفهان هم دویست هزار تومان است.

در مساله اقوال و احتمالاتی است که بعد وارد بحثش که بشویم ذکرشان می‌کنیم.

مختار سید قدس سره: باید هر دو اجرت را بدهد

باید دو اجرت بدهد یعنی سیصد تومن. صد تومن اجرت المسمّا بوده و دویست تومان اجرت المثل است، آن را هم باید بدهد.

وجه ذلك: اجرت المسمى را به عقد ضامن شده و اجرت المثل را به استیفای منفعت (که به منزله‌ی تفویت منفعت اولی است)

چون اجرت المسمى را به عقد ضامن شد. عقد اجاره موجب ضمان است یعنی همین که اجاره منعقد شد، ذمه مشغول می‌شود. اجرت المسمى هم صد تومان بود.

خودش تفویت کرد یعنی نرفت تهران. تفویت عند العقلا به منزله‌ی استیفا است پس آن صد تومن را باید بدهد.

حال برویم سرواغ آن دویست تومان: این، منفعت مال غیر را استیفا کرد در حالی که ماذون در استیفا نبود. و اگر کسی منافعی را [به این صورت] استیفا کند می‌گویند ضامن است، به [خاطر] قاعده‌ی اتلاف: من اتلف مال الغير فهو له ضامن. استیفای منفعت، مصداق اتلاف منفعت است [در اینجا].

به خاطر قاعده‌ی من اتلف، اجرت المثل را ضامن است چون منفعت اصفهان [رفتن] را استیفا کرد. پس دویست تومن هم باید بابت استیفای این منفعت به مالک بدهد.

اما اگر از اول برای اصفهان کرایه اش کرده بود فقط دویست تومان می‌داد.

پس یک صد تومن بابت اجرت المسمى و یک دویست تومن بابت اجرت المثل می‌دهم.

مثال دوم: اجاره بر عمل

مثلاً گفت روز جمعه بیا برای من خیاطت کن و روز جمعه برای خیاطت آمد. ولی اجیر، یادش رفته بود که برای خیاطت اجیر شده بود. فرد دیگری هم آمد و به او گفت مشغول به کتابت شد و او فکر کرد بر کتابت اجیر شده و مشغول کتابت شد؛ بعد معلوم شد که بر خیاطت اجیر شده بوده منتها چون فراموش کرده بود، به جای خیاطت به او کتابت داد.

اجرت خیاطت در یک روز مثلاً صد تومان است و اجرت کتابت در یک روز مثلاً صد تومان است. سید قدس سره می گوید اینجا جناب مستاجر، به اجیر چقدر باید بدهد؟ دویست تومان. صد تومان بابت کتابت و صد تومان هم بابت خیاطت. بابت خیاطت باید بدهد چون ضامن شد به عقد اجاره و خودش هم با ارجاع کتابت به او، منفعت عمل خیاطت را تفویض کرد و تفویض نیز به منزله ای استیفا است. صد تومان نیز بابت کتابت باید بدهد لامر المضمن.

[ذکر نکته ای مهم در بحث ضمان: اگر کسی عملی را به قصد مجانی انجام ندهد، باید اجرت المثل عملش را به او داد]

توضیح:

اگر کسی امر کند به کسی که کاری را انجام دهد و آن شخص در مقام عمل قصد مجانیت نکند، باید اجرت المثل عمل را به او بدهد. هر کسی از کسی طلب کند کاری را و آن شخص برای آن کار، قصد مجانیت نداشته باشد، ولو قصد عوض هم نداشته باشد، در سیره ی عقلا است که باید اجرت آن عمل را به آن عامل بدهد.

/اشتباه از ناحیه ی موجر است. وگرنه اگر می دانست که یعنی خودش قبول کرده بود./

حتی اگر [مستاجر] متوجه نباشد باز هم ضامن است بر مبنای سید قدس سره.

این را اصطلاحاً می‌گویند ضمان منافع متضاده. چون منفعت کتابت و منفعت خیاطت، متضاد است یعنی انسان نمی‌تواند در زمان واحد در حین خیاطت، کتابت کند یا بالعکس. می‌گوییم هر دو منفعت را ضامن است، یکی را به عقد و دیگری را به استیفاء.

ابتدا مساله را بخوانیم تا بعد وارد در احتمالات و اقوال و استدلالات شویم.

مساله مشکل است و لذا جماعتی در این مساله احتیاطی شدند. خصوصاً چون ابهام زیادی در سیره‌ی عقلا است که آیا ضامن دو اجرت است یا یک اجرت؟ اگر ضامن اجرت است کدام یک؟ مثل یا مسمی یا اعلی؟

توضیح مبسوط مساله:

[متن] مساله‌ی ۶:

لو استأجر دابة لحمل متاع معين شخصي أو كلي على وجه التقيد فحملها غير ذلك المتاع أو استعملها في الركوب لزمه الأجرة المسماة وأجرة المثل لحمل المتاع الآخر أو للركوب

این مثال اول برای اجاره‌ی اعیان است. دابه‌ای را اجاره کرد گفت می‌خواهم با آن، کیسه‌ای برنج جا به جا کنم ولی به جای آن، یک کیسه گندم را جا به جا کرد یعنی این حیوان روی پشتش صد کیلو بیشتر نمی‌تواند بار ببرد و مستاجر هم صد کیلو جا به جا کرد نه دویست کیلو اما چیز دیگری را جا به جا کرد. این، منفعت متضاد است چون دابه در آن واحد نمی‌تواند هر دو کیسه را جا به جا کند.

/با حمل کیسه‌ی گندم، خودش منفعت خودش را تفویض کرد./

یا کلی است اما به وجه تقیید. مثلاً گفته این را اجاره می‌دهم برای صد کیلو برنج ولی مستاجر، صد کیلو گندم روی آن گذاشت یا خودش رویش نشست.

این علی وجه التقیید، در مقابل علی وجه الشرط است. یعنی یک دفعه شرط می‌کند اما اجاره مطلق است. مثلا این حیوان را اجاره می‌دهد منتها شرطی می‌کند که آن باری که می‌خواهی ببری، متعهد شو که برنج ببری. اینجا متعلق اجاره برنج نیست بلکه آن را شرط کرده. ولی تاره علی وجه التقیید است می‌گوید نه این که تو بارش بزنی، بلکه به این شرط که بارش برنج باشد.

نکته: از نظر اثباتی، گاهی اوقات شرط در فهم عرفی به تقیید باز می‌گردد

هرچند از نظر ثبوتی، قید با شرط متفاوت است

منتها آقای خویی و دیگران هم قبول کرده‌اند که گاهی اوقات که به نحو شرط است در فهم عرفی به تقیید بر می‌گردد که البته یک بحث اثباتی است. منتها [ثبوتا] یک شرط داریم و یک تقیید.

ادامه‌ی توضیح مساله:

اگر غیر از آن متاعی را که حال یا شخصا یا تقییدا مشخص شده بود را بار زد، یا اصلا هیچ چیز بار نزد ولی خودش سوار حیوان شد، دو اجرت باید بدهد. مثلا رکوب، دویست تومان است و حمل، صد تومان؛ باید سیصد تومان اجرت دهد، صد تومان بابت حمل و دویست تومان بابت رکوب. یکی را ضامن به عقد است و دیگری را ضامن به اتلاف و استیفاء.

/[در] منافع غیر متضاد، می‌شود اقل و اکثر. در آن صورت باید اقل را بدهد و زائد را؛ و مجموع را نباید بدهد. مثلا به جای ۵۰ کیلو، ۷۰ کیلو برد. اجرت اولی ۵۰ و دومی ۷۰ بود، اینجا لازم نیست ۱۲۰ تومان بدهد بلکه اجرت اقل را می‌دهد به اضافه زائد که روی هم می‌شود ۷۰.

/منافع متضاد لازم نیست استیفا شده باشد بلکه به این نحو است که قابل جمع نیست.

/اگر هر دو را با هم برد، اقل و اکثر می‌شود. [کمی تقریبا]/

/به صورت انفرادش متضاد است، به صورت معیش متضاد نیست./

این از مثال اول.

مثال دوم هم باز برای منفعت است.

و كذا لو استأجر عبدا للخياطة فاستعمله في الكتابة بل وكذا لو استأجر حرا لعمل
معين في زمان معين و حمله على غير ذلك العمل مع تعمله و غفلة ذلك الحر و
اعتقاده أنه العمل المستأجر عليه

اگر عبد را برای خیاطت اجاره گرفت اما ازش کتابت گرفت.

مثال سوم [نیز] برای عمل است:

اجیرش کرد برای خیاطت در زمان معین مثلا روز جمعه:

خود مستاجر، متعمد است اما اجیر، غافل است (که این، مثال واضح و مورد اتفاق است)، دو
اجرت باید به او بدهد یکی اجرت خیاطت و دیگری اجرت کتابت.

و دعوى أن ليس للدابة في زمان واحد منفعتان متضادتان وكذا ليس للعبد في زمان
واحد إلا إحدى المنفعتين من الكتابة أو الخياطة فكيف يستحق أجرتين مدفوعة
بأن المستأجر بتفويته على نفسه و استعماله في غير ما يستحق كأنه حصل له منفعة
أخرى

اگر کسی ادعا کند که یک دابه در یک زمان نمی تواند دو منفعت متضاده داشته باشد یعنی این
اسب نمی تواند در یک زمان هم مثلا باربر باشد هم مرکوب؛ در این صورت وقتی نمی تواند دو
منفعت متضاده داشته باشد چرا [مستاجر] باید دو اجرت بدهد؟

مثلا کسی ماشین را غصب کند و در خانه بگذارد. این ماشین در این روز صد جا می تواند
برود اما هیچ جا نرفته، آیا این شخص باید اجاره ی همه ی اینها را بدهد؟ نه.

خود سید قدس سره جواب می دهد:

درست است که این دو منفعت جمع نمی شوند اما نکته ی ضمان چیست؟

چرا آن منفعت مستاجر علیه را ضامن است؟ چون وقتی تفویت کرد، تفویت در سبیره به منزله ی استیفا است.

اجرت المثل را ضامن است به خاطر قاعده ی اتلاف.

لذا هر دو اجرت را باید بدهد.

با آن تفویتش، در واقع استیفا کرده و به این استفاده در منفعت دیگر، تلف کرده. به عبارت روشن: نسبت به منفعت مسما چون استیفا کرده و نسبت به اجرت المثل چون اتلاف منفعت کرده. هر کدام را به یکی ضامن است. به تعبیر دقیق تر: اجرت المسمی را به عقد و اجرت المثل را به اتلاف ضامن شد.

محقق خویی نیز [در فتوا] با مرحوم سید قدس سرهما موافقت کرده اند.

هذا تمام الکلام در [توضیح] مساله. فردا وارد در بحثش می شویم.

۴ مهر ۱۳۹۷ (جلسه ی دوم سال ۹۸-۹۷):

بررسی ۵ احتمال موجود در مساله:

احتمال اول: فقط اجرة المسمی (قائل ندارد ولی له وجه)

فقط اجره المسمی را بدهیم؛ اعم از این که با اجرت المثل مساوی باشد یا مختلف.

بررسی وجه احتمال اول:

مقدمة:

اگر انسان، عینی را مالک شود، شیئی را مالک شود، همان طور که در سیره‌ی عقلاء مالک آن شیء می‌شود، مالک منافعش هم می‌شود. مثلاً اگر عبا‌یی خریدم، هم مالک عبا هستم هم مالک منافعش. اگر خانه‌ای خریدم، مالک منافع خانه هم می‌شوم تا ابد. وقتی به منافع متضاد می‌رسیم مثل این که منفعت خانه هم مسکونی بودن است هم کارگاه و محل عمل بودن که با زندگی و سکونت قابل جمع نیست، در اینجا من همه‌ی منافع را مالک می‌شوم. [ولی] چطور مالک منافع متضاد می‌شوم؟

فقهاء گفته‌اند: من مالک جامع بین آن منافع متضاد می‌شوم که این جامع قابل انطباق بر هر یک از آن افراد است. مگر این که آن منفعت، متعین شود که در این صورت وقتی آن جامع را تطبیقش کردم، قابل انطباق بر سایر افراد نخواهد بود.

مثلاً ما ده کیسه برنج مشابه هم داریم. من یکی از اینها را به زید می‌فروشم؛ الان زید مالک کدام یک از این ده کیسه است؟ هیچ کدام، بلکه مالک جامع یا فردی از افراد این ده کیسه است که قابل انطباق بر کیسه‌ی اول است تا دهم. لذا بایع می‌تواند کیسه‌ای اول را تحویل دهد یا دوم یا ششم یا هر کدام از این ده تا. الان، زید مالک این کلی است که قابل انطباق بر تک تک این ده کیسه است، حال اگر آن مالک این ملک را در یکی از کیسه‌ها معین کرد مثلاً کیسه‌ی سه، آن وقت آن کلی فقط بر یک فرد قابل انطباق است و دیگر هیچ کدام از باقی کیسه‌ها قابل انطباق نیست و ملک بایع خواهند بود. قبل از تعیین، قابل انطباق بود ولی بعد از تعیین، ملکش فقط بر یکی از کیسه‌ها قابل انطباق است.

مثال دیگر:

کسی قطعه زمینی دارد به نحو مشاع، و نصف آن را به دیگری فروخت. اکنون نصفش ملک مشتری و نصفش ملک بایع است. اکنون هر دو نصف، متعلق به هر دوی آنها است ولی وقتی بایع مشخص کرد، مثلاً گفت نصف دست راستی مال تو، دیگر نصف مشتری بر نصف چپی قابل انطباق نیست و همین طور نصف بایع بر نصف سمت راست قابل انطباق نیست.

بیان وجه: مالک عین، مالک مجموع منافع متضاد است و در صورت تعیین (در صورت تطبیق)، همان منفعت متعین شده و دیگر منافع ملک هیچ کس نخواهد بود مانحن فیه از همین قبیل است. مالک عین، مالک تمام منافع متضاد هست اما وقتی یک منفعت را متعین کرد مثلاً منفعت حمل یا رکوب را به زید داد، آن جامعی که مالک بود فقط بر همین منطبق است و دیگر مالک سایر منافع نیست.

در مانحن فیه، ما مالک جامع منافع متضاد هستیم، وقتی آن منافع را در یک حصه تعیین کردیم (مثلاً رفتن به تهران و برگشتن)، در این صورت این عین یک منفعتش ملک مستاجر است که ذهاب به تهران است؛ و باقی منافع متضاد، ملک هیچ کس نیست. چون گفتیم به نحو جامع، مالک است به طوری که اگر تطبیق شود دیگر قابل تطبیق بر سایر حصص نیست.

پس مالک و موجر، مالک آن منفعتی است که تملیک کرده و او هم منفعت را بر خودش تفویض کرده و گفتیم تفویض در نزد عقلاء به منزله ای استیفاء است. و این منفعت مفوضه ملک هیچ کس نبود چون قبل از تملیک، ملک مالک بود نه بعد از تملیک [یعنی قبل از تعیین، ملک مالک اصلی بود ولی بعد از تعیین، دیگر ملک هیچ کس نیست].

[اقول: عام (یعنی ملکیت منافع) در اینجا، استغراقی است نه مجموعی]

این وجه خوبی است لکن اشکالش این است که: این تعیین، باعث خروج باقی منافع از تحت ملکیت مالک نمی‌شود. شاید این بحث، مصداقی از همان قاعده‌ی «اثبات شیء نفی ماعدا نمی‌کند» باشد. به تعبیر فنی‌تر که از خود استاد دام ظلّه فراگرفته بودیم: اینجا عموم به نحو استغراقی است نه مجموعی؛ پس با خروج یک فرد از افراد، اصل عنوان از بین نمی‌رود بلکه فقط یک فرد از تحت عام خارج شده لکن باقی افراد، تحت عام باقی هستند. بر این اساس، عنوان ما که ملکیت است هنوز عام است یعنی تمام منافع این عین را شامل می‌شود لکن به خاطر تعیین، فعلاً یک منفعت تا مدت زمان اجاره از ملکیت مالک خارج می‌شود و این امر منافاتی ندارد با این که سایر منافع این عین، هنوز تحت عام یعنی ملکیت باقی باشند.

سه اشکال وارد بر این وجه:

اشکال اول: این وجه، قطعاً مخالف سیره‌ی قطعی‌ی عقلاء است و الا همیشه به جای منفعت مسماة در معامله، منفعتی بزرگتر را استیفاء می‌کردند بدون آن که ضامن باشند و الا اگر این طور بود بسیار راحت بود؛ [به این صورت که:] انسان همیشه می‌رفت چیزی را برای یک منفعت کوچک اجاره می‌کرد ولی منفعت دور از آن استفاده می‌کرد بدون این که ضامن باشد. مثلاً ماشینی را برای حمل کالایی که خیلی ارزان است مثل پنبه کرایه می‌کرد ولی با آن ماشین، گازوییل بار می‌زد که بسیار خطرناک‌تر و گران‌تر است.

/معصیت نیست. معصیتش ضمان است. آنی که در حفظ نظام عمده است، این ضمان است./

اشکال دوم: منافات این وجه با صحیح‌هی ابی ولّاد (ظاهر روایت، ضمان بیش از اجرت المسمی)

در صحیح ابی ولّاد^۲، دارد که خدمت امام علیه السلام می‌رسد و عرض می‌کند: شخص بدهکاری داشتم که در نزدیکی کوفه در قصر ابن هبیره بود، من قاطری را اجاره کردم که برود به قصر ابن هبیره و طلبش را بگیرد. وقتی آنجا رسید گفت این غریم شما به محله‌ی نیل رفته. این شخص قاطر را اجاره کرده بود که برود قصر ابن هبیره، وقتی شنید مدیون رسیده به محله‌ی نیل، خبر دار شده که آن شخص به بغداد رفته. این هم به بغداد رفت و بالاخره آنجا پیدایش کرد و طلبش را وصول نمود سپس به کوفه بازگشت. از امام علیه السلام می‌پرسد: حال من به مالک این بغل چقدر بدهکارم؟ امام علیه السلام فرمودند قیمت بغل تا نیل، قیمت بغل از نیل تا بغداد و قیمت بغل از بغداد تا کوفه، همه‌ی اینها را ضامن هستی. با این که در مانحن فیه، اجرت المسمایش فقط قیمت بغل بود تا قصر ابن هبیره ولی امام علیه السلام فرمودند همه را ضامن هستی.

ظاهرش این است که ما بیش از اجرت المسمی را ضامن هستیم. بلی اشکالی را بعد خواهیم گفت که شاید کسی بگوید دلالت این صحیح‌ه تمام نیست که بعداً متعرض خواهیم شد.
/بلی؛ از اشکالات مبنایی گذشته‌ایم.

[توضیح ذلک: اولاً استاد دام ظلّه، ضمان را امری عقلائی می‌دانند و در نتیجه برای اثبات یا ابطالش از روایات استفاده نمی‌کنند؛ و ثانیاً به خاطر دارم که ایشان صحیح ابی ولّاد را نپذیرفتند به دلیل آن که خبر واحد در امور هامه بود؛ پس این اشکال، علی مبنی المشهور است و الا بر مبنای خودشان استدلال به این روایت برای اثبات یا نفی ضمان، صحیح نیست.] /

(۳) الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص: ۲۹۰ و ۲۹۱، حدیث ۶.

اشکال ثالث: علی المختار، منافع، مملوک افراد نمی شوند

این وجه اول، مبتنی بر مقدمه‌ای است که آن مقدمه نزد ما تمام نیست. و آن مقدمه این بود که: اگر انسان مالک شیئی شد، مالک منافعش هم می شود.

در گذشته ما قبول نکردیم، الان هم قبول نداریم. من وقتی مالک این فرش می شوم، یا مالک این خانه می شوم یا مالک این کتاب، دیگر بر منافعش ملکیتی ندارم؛ بلی، این سلطنت را دارم که منتفع شوم به منافع این عین یا این که در اختیار دیگری بگذارم تا او نیز منتفع شود، اما این طور نیست که این منافع، مملوک من باشند.

قاعده‌ای هست که: اگر کسی منفعی را تلف کرد، ضامن آنها است. مثلاً اگر کسی رفت اصفهان و منفعت تا اصفهان رفتن را تلف کرد، در این صورت ضامن این منفعت است.

پس وجه اول را نمی شود قبول کرد.

[مهم و مفید:] / مراد از منفعت، قابلیت است. مثلاً این خانه همین الان قابلیت سکونت برای سه سال بعد را دارد. آیا شما مالک این منافع هستید؟ نه. لذا این طور نیست که وقتی مملوکات مرا حساب می کنند، منافع این خانه را نیز حساب کنند مثلاً منافع این خانه تا صد سال بعد هم مملوک من است. وقتی سرمایه‌ی مرا حساب می کنند، این طور نیست که منافع را هم جزء آنها به حساب آورند. /

[بسیار مفید و مهم:]

/ اگر مراد مشهور از ملکیت منافع، سلطنت است که اختلاف ما با مشهور فقط لفظی می شود. در منافع متضاده این سلطنت را دارد که هر یک از منافع متضاده را انتفاع کند.

اگر من، منفعت این خانه را سلطنت دارم که به دیگری واگذار کنم، بلی بعد از واگذاری دیگر سلطنت ندارم اما دیگر بحث ضمان در کار نیست، بحث مالکیت در کار نیست.

گفتیم در سیره‌ی عقلاء اگر کسی به عین دیگری منتفع شود، ضامن اجرت المثل است. چه آیه‌ای هست که حتماً برای ضامن، باید ملکیت در رتبه‌ی قبل فرض شده باشد؟

بلی؛ [ضمان] نکته دارد. در سیره‌ی عقلاء همیشه بر اساس حفظ نظام اجتماعی است. اگر نسبت به اجرت انتفاعش ضامن نباشد اختلال نظام می‌شود. اما لزومی ندارد که حتماً مالک منفعت باشد. /

پس ما مالکیت را قبول نکردیم. نسبت به منافع: هر کسی منفع عینی را استیفاء کند، ضامن مالکش است. بلی اگر حق انتفاع مال دیگری باشد، ضامن آن کسی است که دارای حق انتفاع است مثل مستاجر.

قطعا معنای سلطنت، غیر از ملکیت است. سلطنت یعنی ولایت بر تصرف، ولایت بر انتفاع. مثل ولایت پدر بر فرزند که یک سنخ از ولایت است، ولایت بر منفعت هم یک سنخ از ولایت است.

مثلاً زوجیت و ملکیت هر دو امور اعتباری هستند ولی نمی‌توان دقیقاً خط کشی کرد که فرقیان چیست. هر دو علقه‌ی اعتباریه هستند بین انسان و یک چیز ولی یکی بین انسان و انسان است و یکی بین انسان و مال، ولی آیا می‌توان گفت اولی چه جور علقه‌ای است و دومی چه جور؟ خیر. [با اندک دخل و تصرف غیر مضر به اصل مطلب]

۳ مهر ۱۳۹۷ (جلسه‌ی اول سال ۹۸-۹۷):

احتمال دوم: فقط اجرت المثل

فقط اجرت المثل را بدهیم. مثلاً در مثال مانحن فیه (که ماشین را کرایه کردیم)، فقط اجرت المثل اصفهان را بدهیم که دویست تومان است.

احتمال سوم: هر دو اجرت (مختار مرحوم سید ماتن و محقق خویی قدس

سرهما)

هم اجرت المسمى را باید بدهیم هم اجرت المثل مستوفاة را باید بدهیم یعنی [اجرت المثل] منفعت مستوفاة.

احتمال چهارم: پرداخت اعلی (مختار اکثر معلقین عروه)

اگر اجرت المسمى اعلی است، آن را می دهیم و اگر اجرت المثل اعلی است، آن را می دهیم؛ اگر هم قیمت‌ها یکی هستند که یکی می دهیم. مثلاً اگر برای تهران رفتن اجاره کردیم و به اصفهان رفتیم، اجرت اصفهان را می دهیم، حتی اگر برای اصفهان رفتن کرایه کردیم ولی به تهران رفتیم باز اجرت اصفهان را می دهیم چون اعلی است.

اکثر معلقین عروه، اکثری شده‌اند.

احتمال پنجم: اکثر اجرة، از میان اجرت المسمى و منفعت مستوفاة و منفعت

غیر مستوفاتی که متعارف است (قول شیخ عبدالکریم حائری قدس سره)

اما نه اکثر از [میان] منفعت مستوفاة و اجرة المثل، بلکه نگاه می کنیم ببینیم این وسیله منافی که دارد و آن منافع متعارف است ولو آن منفعت متعارف غیر مستوفاة [باشد]، آن اکثر اجرة را می دهیم.

مثلاً ماشین را کرایه کردم که روز جمعه بروم تهران و برگردم ولی روز جمعه رفتم اصفهان و برگشتم. حال فرض کنیم ما روز جمعه می توانیم برویم شیراز و برگردیم، پس سه منفعت برای این ماشین هست: یکی تهران رفتن که صد تومان است یکی اصفهان رفتن که دویست تومان

است که من استیفا کردم، یکی هم شیراز رفتن که چهارصد تومان است ولی من نرفتم؛ لکن این آخری که اکثر است را باید پرداخت کنم. من ماشین را برای تهران رفتن کرایه کردم ولی رفتم اصفهان، و شیراز رفتن نیز با این ماشین امری متعارف است، در این صورت باید کرایه‌ی شیراز رفتن که در این مثال اکثر اجرة است را پرداخت کنم. یعنی از میان منفعت غیر مستوفاة و اجرت المسمی و منفعت مستوفاة هر کدام اجرتش بیشتر بود، همان را می‌دهم.